

دکتر جان اسوالت، خروج، جلسه ۸، خروج ۱۵

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

پدر عزیز، در این روز دوست داشتی، از تو به خاطر مژده رستاخیز سپاسگزاریم. شکرست که مرگ نتوانست تو را شکست دهد و تو زنده‌ای. چون تو زنده‌ای، ما وعده حیات جاودان را داریم.

پروردگارا، کمکمان کن تا با این یقین زندگی کنیم. کمکمان کن تا همچون کسانی زندگی کنیم که پایان داستان را می‌دانند و می‌دانند که ما برنده‌ایم. سپاسگزارم، پروردگارا.

ما را ببخش اگر این را فراموش می‌کنیم و زیر بار فشارها و دشواری‌های زندگی خم می‌شویم. از تو ممنونم که این را می‌فهمی. از تو ممنونم که می‌دانی بار بودن، ناامید بودن، سخت تلاش کردن و به نظر نرسیدن، حداقل در ظاهر، یعنی چه.

پروردگارا، شکرست که همه اینها را با ما به اشتراک گذاشتی. اما شکرست که تو پیروزی را به دست آوردی و بر آن پیروز شدی. پروردگارا، به ما کمک کن تا مانند مردمان رستاخیز زندگی کنیم.

از تو به خاطر کتاب مقدس سپاسگزاریم. از تو به خاطر آزادی که امشب برای مطالعه آنها داریم. سپاسگزاریم. دعا می‌کنیم که حقیقت آنها را برای ما آشکار کنی.

ما می‌دانیم که هیچ کتاب دیگری مانند این وجود ندارد. اما همچنین می‌دانیم که اگر روح القدس تو حقیقت آن را برای ما آشکار نکند، این فقط یک کتاب دیگر است. ای روح القدس، از تو سپاسگزاریم که اینجا هستی و به وعده‌ات عمل خواهی کرد و کلامت را برای ما آشکار خواهی کرد. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین. امشب به سرود موسی و مریم می‌آییم.

این، از بسیاری جهات، مضمونی است که در سراسر کتاب مقدس جریان دارد. شاید به یاد داشته باشید که در کتاب مکاشفه، به ما گفته شده است که مردم سرود موسی و بره را می‌خواندند. بنابراین، پیوند این دو در اینجا بسیار مهم است.

و بازتابی که اینجا در مورد هر آنچه که قبلاً اتفاق افتاده است، می‌یابیم بسیار قابل توجه است. بنابراین، ما زمان قابل توجهی را صرف بررسی این شعر خواهیم کرد. این شعری در سه بند است.

بند اول مختصر و نسبتاً مقدماتی است. این بیت‌ها از ۱ تا ۳ هستند. بندهای دوم و سوم بدنه اصلی شعر را تشکیل می‌دهند.

بند دوم بیت‌های ۴ تا ۱۲ است.

و سپس آخرین بند، آیات ۱۳ تا ۱۸ است. سپس موسی و بنی‌اسرائیل این سرود را برای یهوه خواندند: «برای خداوند سرود خواهیم خواند، زیرا او بسیار والامقام است»

هم اسب و هم سوارش را به دریا انداخته است. خداوند قوت و پناهگاه من است. من این را دوست ندارم.

قوت و سرود من. او نجات من شده است. او خدای من است و من او را ستایش خواهم کرد.

او خدای پدر من است و من او را ستایش خواهم کرد. خداوند جنگجو است. نام او خداوند است.

از شما می‌خواهم که به ضمائر این مصرع نگاه کنید. آنها چه هستند؟ من و او و من همه جا را فرا گرفته است. من خواهم خواند

خداوند قوت و سرود من است. او نجات من شده است. او خدای من است

من او را ستایش خواهم کرد. خدای پدرم، و او را ستایش خواهم کرد. حال، اهمیت این چیست؟ بسیار خوب.

دقیقاً. این یک اعلام شخصی از ایمان و رستگاری اوست. چه چیزی حاصل می‌شود؟ رابطه؟ بله

حس جدیدی از رابطه با خدا وجود دارد. چرا اینطور است؟ به دلیل اعمال خدا. خدا نشان داده است که کیست و پس از آن این واکنش از سوی موسی و اسرائیل وجود دارد.

اسرائیل به معنای ملت مشترک. بنابراین، «من» در اینجا نه تنها موسی، بلکه اسرائیل نیز هست. خدا وفاداری خود را نشان داده است و در نتیجه موسی و مردم می‌گویند که او خدای من است

آنها دیگر صرفاً تماشاگر نیستند. اکنون آنها در کل این کار، شریک خدا هستند. بیایید به این اشارات نگاهی بیندازیم.

مزمور ۱۸، آیات ۱ و ۲. به محض اینکه آن را پیدا کردید، کسی آن را با صدای بلند و رسا بخواند. مزمور ۱۴. اشعیا فصل ۱۲ آیه ۲. حبقوق فصل ۳، آیات ۱۸ و ۱۹، ۱۱۸.

اشعیا، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حبقوق، صفنیا. بله. بله.

بله. بنابراین، سه بار آیه مستقیماً نقل شده و دو بار دیگر اشاره‌های واضحی دارد. این به ما چه می‌گوید؟ به نظر شما چرا اینطور است؟ چرا این اتفاق می‌افتد؟ بسیار خوب، آنها یاد گرفته‌اند که به او اعتماد کنند

چرا این کلمات یا حداقل این مفاهیم پنج بار در کتاب‌های بعدی عهد عتیق استفاده شده‌اند؟ این به ما چه می‌گوید؟ دقیقاً. سرود موسی آموزش داده می‌شد و به یاد آورده می‌شد. چرا؟ درست است

این امید را زنده نگه می‌دارد. بله. این سازنده و تقویت‌کننده بود

به آنها یادآوری می‌کند که چه کسانی هستند. بله. همه چیز خوب است

، آنها مدام آن را فراموش می‌کردند. بله. این از اهمیت مطلق خروج درک آنها از اینکه چه کسی هستند حکایت دارد.

اشعار عالی دیگری هم هست. بیانات ایمانی عالی دیگری هم هست، اما این یکی به دلیل ارتباطش با واقعه خروج، به وضوح مورد استفاده، تدریس و یادآوری قرار گرفته است. حالا، من بارها و بارها این را تکرار کرده‌ام، و تا زمانی که شما اینجا هستید و من اینجا هستم، به تکرار آن ادامه خواهم داد.

ایمان ما به طور جدایی‌ناپذیری با اعمال خدا در تاریخ مرتبط است. از کجا می‌دانیم که قوم خدا هستیم؟ چون او ما را از دریای مرده، دریای سرخ، هدایت کرد، مگر نه؟ از کجا می‌دانیم که قوم برگزیده هستیم؟

چون او ما را از دریای سرخ هدایت کرد. از کجا می‌دانیم که خدا، خدای خدا و پروردگار پروردگار است، چون او ما را از دریای سرخ هدایت کرد؟ من اینطور برنامه‌ریزی نکرده بودم، اما فکر می‌کنم خیلی مهم است که امروز دوشنبه بعد از روز رستاخیز است.

اگر مسیح برنخاسته باشد، ما از همه مردم سزاوار ترحم هستیم، زیرا دروغی را باور کرده‌ایم. حال، یکی از دوستانم، وقتی داشتم از آن آیه در رابطه با وقایع عهد عتیق استفاده می‌کردم، گفت: «خب، فکر نمی‌کنم بتوانی این کار را بکنی.» و من جرأت کردم با او مخالفت کنم.

من فکر می‌کنم پولس این را فقط بعد از رستاخیز تصور نکرده بود. این بخشی جدایی‌ناپذیر از درک او از ایمان بود، قیام مسیح. اگر قوم عبرانی از مصر رهایی نیافتند، اگر این، همانطور که متأسفانه امروزه بسیار رایج است، یک داستان الهیاتی است، پس باید بگویم، الهیات چه می‌شود؟ آنها از کجا این ایده را به دست آوردند که خدا فقط خداست؟ از کجا این ایده را به دست آوردند که آنها قوم برگزیده منحصر به فرد خدا با سرنوشتی هستند مگر اینکه خدا به نفع آنها عمل کند؟ بنابراین، این تکرار، او قدرت من است، او سرود من است، او نجات من است، مستقیماً با واقعیت خروج مرتبط است.

البته، عید فصح هر سال به ما کمک می‌کند تا این موضوع را به خوبی درک کنیم. پدر، چرا ما این کار را می‌کنیم؟ او، ما در مصر برده بودیم، اما خدا ما را با دستی قدرتمند بیرون آورد. همه نخست‌زادگان مصر مردند، اما ما زنده‌ایم زیرا او تنها خداست.

شروع F حالا، در مورد آن سه کلمه چطور؟ اهمیت آنها علاوه بر این واقعیت که همه آنها در انگلیسی با می‌شوند چیست؟ این سه کلمه چه چیزی را در مورد خدا و رابطه ما با او منتقل می‌کنند؟ توکل کامل به او. بله، فکر می‌کنم حق با شماست. آن را کمی بیشتر پخش کنید.

این به چه معنا نشان‌دهنده‌ی توکل کامل به اوست؟ بسیار خب؟ بله. فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است.

او قدرت من است. مرا قادر ساز تا با هر آنچه زندگی به سویم پرتاب می‌کند، روبرو شوم. نه قدرت من، بلکه او قدرت من است.

و، نه به نحوی، بلکه پیروزمندانه. به خاطر آهنگ. نه، خب، حدس می‌زنم که موفق می‌شوم.

روزهایی مثل این وجود دارند. و می‌آیند. اما، خدا را شکر، این خلاصه‌ی زندگی ما نیست.

او سرودی را در قلب‌های ما قرار می‌دهد. ما قبلاً کمی در این مورد صحبت کرده‌ایم. این واقعیت که سرود خواندن جزء لاینفک ایمان کتاب مقدس است.

من قطعاً به عمق این ارتباط پی نبرده‌ام. اما حقیقت دارد. حقیقت دارد.

وقتی خدا وارد زندگی‌ت همیشه، اتفاقی می‌فته که فقط با یه آهنگ میشه کاملش رو بیان کرد. فقط با کلمات. همیشه این کارو کرد. باید با کلمات خوندش.

این یکی از چیزهایی است که مارتین لوتر، ایزاک واتس و چارلز وست‌وود کاملاً به آن متعهد بودند. افرادی، که روی نیمکت‌ها نشسته‌اند باید بتوانند ایمان خود را با آواز بخوانند. در بیشتر کلیسای قرون وسطی، کاهنان و گروه‌ها بودند که آواز می‌خواندند.

و شاید مردم زیر لب جواب‌هایی می‌دادند. اما همین بود. و وقتی لوتر گفت، نه، نه

آنها قرار است الهیات خود را با آواز بخوانند. آن انقلابی بود که به اندازه کشف دوباره کتاب مقدس اهمیت داشت. شاید این اغراق باشد، اما خیلی هم اغراق نیست.

این یک تراژدی بزرگ است که ما امروز آن را از دست می‌دهیم. خواهیم دید که آنجا چه اتفاقی می‌افتد، اما من به کلیساهای متدیست زیادی می‌روم.

و من همیشه مجذوب این هستم، می‌دانید. کجاست آن اعلام پیروزمندانه و شادمانه‌ی ایمان ما؟ وقتی که درست انجام شود. یکی از اتفاقات بسیار تأسف باری که دارد می‌افتد این است که جمعیت، روی هم رفته توسط ۱۸۰ مرد غرق شده است.

من و کارن در یک کلیسای خانگی در روسیه بودیم. اتاق تقریباً به اندازه‌ی فاصله‌ی این دیوار تا آن دیوار و در آن طرف بود. و منظورم این است که اگر قرار است عبادت کنید، بدیهی است که باید یک گروه مداح داشته باشید.

و باید آمپلی‌فایرهای کافی داشته باشید تا دیوار پشتی را منفجر کنند. و البته ما مهمانان افتخاری بودیم. بنابراین در ردیف جلو بودیم. اگر اینجا آمپلی‌فایری داشتم، بعد از آن دیگر نداشتم.

اما اگر بخواهم بگویم، واقعاً مسخره بود. آنها به آن آمپلی فایر نیازی نداشتند. اما ما تلویزیون آمریکا را تماشا می‌کردیم.

و اگر قرار است عبادت کنید، باید یک آمپلی فایر دست دوم داشته باشید. اما حق با شماست. در بسیاری از موقعیت‌ها که جماعت غرق در آمپلی فایر نیستند، چیزهای وجدآور بزرگی وجود دارد.

باز هم، من اینجا سوار بر اسب تفریحی هستم و بالاخره پیاده خواهم شد. اما یکی از چیزهایی که در جنبش موسیقی فعلی در کلیسا مرا به شدت نگران می‌کند، فراموشی است. من مجذوب آن شدم.

من با گروهی از بچه‌ها بودم، شاید بهتر باشد بگویم، منظورم این است که اگر کسی زیر ۵۰ سال سن داشت، به سن من نمی‌رسید. و پیشنهاد داد که آواز بخوانیم. فقط یک جرعه کافی است تا آتش روشن شود.

نه یک روح. آن چیز فقط ۳۰ سال قدمت داشت. اما می‌بینید، در موسیقی پاپ، چیزی که ۱۰ سال قدمت دارد، یک اثر قدیمی طلایی است.

کل ایده این است که به سرعت جایگزین و نوسازی شود. پسر ما اندرو کشیش کلیسای نوجوانان در کلمبوس، اوهایو، بزرگترین کلیسای نوجوانان در جهان است. نوازنده اصلی یک پیرمرد است.

او ۳۹ ساله است. و یک پسر ۱۸ ساله دارد. و موسیقی‌ای که آنها، و باز هم، من به کلیساهای زیادی می‌روم، موسیقی زیادی می‌شنوم.

خیلی کم پیش می‌آید که من یکی از آهنگ‌هایی که آنها می‌خوانند را بلد باشم. اما اندرو گزارش داد که پسر ۱۸ ساله رهبر موسیقی، پدرش را به خاطر استفاده از آن موسیقی قدیمی سرزنش کرده است. بنابراین ۱۸ آرزوی من این است که به نحوی بتوانیم حد وسط را پیدا کنیم.

ترکیبی که در آن، بله، ما سرودهایی را از ته دل می‌سراییم و با این حال، ارتباطمان را با آن از دست نمی‌دهیم و تمام.

باشه، ولش می‌کنم. خیلی خب. و به همین دلیل که اون نقطه قوت ماست

دلیل اینکه او برای ما سرود می‌خواند این است که او نجات ماست. ما می‌دانیم. ما می‌دانیم

من قبلاً این را نقل قول کرده‌ام. همه جا هم نقل قول کرده‌ام. امروز صبح دوباره به آن فکر کردم

من معتقدم که این از دیک ریچی است، هرچند. او، مانند پرنده، احساس می‌کند که شاخه جای خود را به موسیقی می‌دهد، اما آواز می‌خواند، زیرا می‌داند که بال‌هایی برای پرواز دارد. بله، او نجات ماست

ما این را می‌دانیم. و چون این را می‌دانیم، می‌توانیم با قدرت و با سرود به استقبال هر موقعیتی برویم

خب، نیم ساعت برای سه آیه، این چیزی بود که او گفت. باشه. او خدای من است

و فکر نمی‌کنم بتوانیم بیش از حد بر اهمیت آن در درک بقیه آهنگ تأکید کنیم. حالا به آیات ۴ تا ۱۲ نگاه کنید. و ضمائر اینجا چیستند؟ ضمیر غالب چیست؟ اول، دوم یا سوم؟ ضمیر غالب چیست؟ دوم، بله

بله. دست راستت. دست راستت

عظمت و شکوه تو را. فرو ریختی. رها کردی

با انفجار سوراخ بینی‌ات. اممم. بله

آیه ۱۰. اما تو با نفست دمیدی. پس بله، تو آنجا هستی، و بعد کس دیگری هم هست

همانطور که برادرم گفت، یکی از نمودهای آن «من» است. نمود دیگرش چیست؟ چیزی که به آن فکر می‌کنم آن شخص ثالث است. آب‌های عمیق آنها را پوشاند. آنها غرق شدند

در عظمت و جلال خود، مخالفان خود را به زیر افکندی. با صدای غرش بینی‌ات، آنها را نابود کردی

دشمن لاف زد که تعقیبش می‌کنم و غیره. اما تو با نفس خود دمیدی و دریا آنها را پوشاند. آنها مانند سرب غرق شدند

آیه ۱۲. دست راستت را دراز می‌کنی و زمین دشمنت را فرو می‌بلعد. بنابراین، تضادی که اینجا ترسیم شده است، بین کاری است که خدا انجام داده است

او ارابه‌ها و ارتش فرعون را به دریا انداخت. به معنای واقعی کلمه، هیچ تضادی وجود ندارد. خدا فعال است

تو انجامش دادی. تو انجامش دادی. تو انجامش دادی

و آنها به زیر افکنده می‌شوند. آنها از بین می‌روند. آنها فخر می‌کردند

تو با نفس خود دمیدی و دریا آنها را پوشاند. آنها مانند سرب غرق شدند. و بنابراین، نتیجه‌ای که باید از آن بگیریم چیست؟ به آیه ۱۱ نگاه کنید.

ما تمام مدت در مورد این موضوع صحبت کرده‌ایم، اینطور نیست؟ درسش چیست؟ آن خدایان، خدایان آن مردم، نمی‌توانند به پای تو برسند. تو در دسته‌ی متفاوتی هستی. من بخش قابل توجهی از زندگی بزرگسالی‌ام را صرف استدلال در مورد این موضوع کرده‌ام.

آن یهوه یکی از خدایان نیست. او کاملاً در دسته‌ی متفاوتی قرار می‌گیرد. خدایان اینجا هستند

و اینجاست. و این نکته‌ای است که اینجا مطرح می‌شود. سپس اشعیا در فصل‌های ۴۱ تا ۴۸ کتابش، این موضوع را به طور مفصل شرح می‌دهد.

چه کسی مثل توست؟ و پاسخ، احتمالاً، هیچ‌کس است. آنها سنگ و صخره و ستاره را می‌پرستند. آنها از این چیزها نیستند.

م-م-هم، م-م-هم، م-م-هم. بله، این همان نکته‌ای است که اینجا مطرح می‌شود. تو خدای من هستی و از آنها استفاده می‌کنی.

بله. بسیار خوب، ادامه می‌دهیم. آیات ۱۳ تا ۱۸.

دیدگاه این بند چه تفاوتی با دیدگاه آیات ۴ تا ۱۲ دارد؟ آیات ۴ تا ۱۲ به چه سمتی نگاه می‌کنند؟ آنها به گذشته، به کاری که خدا برایشان انجام داده است، نگاه می‌کنند. دشمن به خود می‌بالید که تو این کار را کردی، تو آن کار را کردی. آنها بلعیده شده‌اند.

بنابراین، دیدگاه آنجا رو به عقب است. دیدگاه آیات ۱۳ تا ۱۸ چیست؟ آینده است. بله، بله.

با توجه به کاری که شما انجام داده‌اید، این اتفاق در آینده برای ما چه معنایی خواهد داشت؟ طبق این آیات، خبر خروج چه تأثیری خواهد داشت؟ به آیات ۱۴، ۱۵ و ۱۶ نگاه کنید. دشمنان وحشت‌زده خواهند شد. و این جالب است.

ما واقعاً وقت نداریم که به آن نگاه کنیم. اما اگر به یوشع فصل ۲ نگاه کنید، راحاب دقیقاً همین حرف را به آن پنج نفر می‌زند. او جان خود را در دستانش گرفت.

او به پادشاه دروغ گفت. و خودش را در صف این دو نفر قرار داد و جانش را برایشان به خطر انداخت. چرا؟ چون این پیام را شنیده بود.

همه از ترس دیوانه شده‌اند. چون شنیده‌اند خدای تو چه کرده است، و این دقیقاً درست است.

ترس از خداوند آغاز شناخت است. بنابراین، اگر آنها او را بشناسند، ترس از خداوند برای آنها آغاز است. باشه؟ نه، فکر نمی‌کنم.

فکر می‌کنم منظور خدا است، و آنها می‌گویند خدا ما را خریده است. ما در مصر برده بودیم و با اعمال او، ما برده خدا شده‌ایم. او ما را خریده و از بردگی بیرون آورده است.

و جالب است که در پیام پایانی یوشع، او می گوید، خداوند شما را از خانه‌ی بردگی، از خانه‌ی بندگی رهایی بخشیده است. حالا تصمیم بگیرید که می خواهید بنده‌ی چه کسی باشید. آنها می گویند، خب، نه، نه، نه، نه.

نه، من دیگر برده‌ی کسی نخواهم بود. من به خودم تعلق دارم. و جاشوا می گوید، نه، تو این کار را نمی کنی.

مسئله این نیست که آیا قرار است برده باشی یا نه. تنها مسئله این است که قرار است برده چه کسی باشی. فرهنگ ما این است که آنها همین هستند.

برده شهوت، برده لذت، برده قدرت، برده پول، برده هوس. پس خدا آنها را خریده است، و آنها از این نظر قوم او هستند. بسیار خب.

به آیه ۱۳ نگاه کنید. کلمه کلیدی آنجا چیست؟ در وجودت، مردمی را که نوشته‌ای، هدایت خواهی کرد. این نسخه می گوید که تو عشقی بی پایان هستی.

نسخه‌های دیگر چیست؟ رحمت. عشق پایدار. عشق بی دریغ، بله.

آیا چیز دیگری هم هست؟ مهربانی. دوباره، این را آنقدر خواهید شنید تا کبود شوید. این کلمه کلیدی عهد عتیق است.

حال، تقدس با آن همراه است، اما به معنای واقعی، این بیانگر تقدس خداست، و تقدس او بیانگر این است. یوحنا وقتی گفت خدا عشق است، چیز جدیدی را تصور نمی کرد. خدا مورد توجه است.

این چیزی است که عهد عتیق بارها و بارها در مورد آن بحث می کند. بنابراین، شما فقط باید یک پرچم قرمز را در جایی از مغز خود قرار دهید، وقتی آن را می بینید، هر کلمه‌ای که در نسخه شما باشد، رحمت یا عشق پایدار یا عشق بی دریغ یا غیره، طبق شمارش من، حدود نه ترجمه مختلف از این کلمه وجود دارد که در نسخه‌های مختلف استفاده می شوند و سعی می کنند آن را درک کنند. همانطور که قبلاً به شما گفتم، واقعاً ترجمه یک جمله طول می کشد.

فداکاری پرشور و جاودانه‌ی یک مافوق برای یک مادون، به خصوص وقتی که لیاقتش را نداشته باشد. این کلمه‌ای است که در خارج از عهد عتیق ناشناخته است. بسیار غیرمعمول است.

بیشتر کلمات عبری از زبان‌های سامی دیگر شناخته شده‌اند، نه از این زبان. با این حال، این کلمه بیش از ۲۵۰ بار در عهد عتیق آمده است که حدود سه چهارم آنها به خدا اشاره دارد.

خب، چه چیزی باعث شد که او همه این کارها را انجام دهد؟ چه چیزی باعث شد که او نگوید آن افراد تنها هستند؟ من می دانم که آنها چه کسانی هستند. می دانم که چگونه با من رفتار خواهند کرد.

ولش کن. بذار تو بردگی بیوسن. نظرت چیه موسی؟ چگونه با تو از اول شروع کنیم؟ نظرت در موردش چیه؟ تا چند هفته دیگه اینو خواهی دید.

موسی گفت خدایا، تو نمی توانی این کار را بکنی. خدا گفت حق با توست. بهتر است پایین بروی و با این مردم صحبت کنی.

در هیزدت، مردمی را که هیزدت کرده‌ای، رهبری خواهی کرد. بله. بله.

بله. اگر هیچ کس درس عبرت نگرفته باشد، یک نفر گرفته است. کاملاً درست است.

کاملاً درسته. بله. بله.

و من گمان می‌کنم که همینطور خواهد بود، باز هم، می‌خواهم اینجا روی یک خط بسیار باریک حرکت کنم. من معتقدم که ما باید دائماً اهمیت بحران‌ها در زندگی مسیحی را تکرار کنیم. بحران تغییر کیش، بحران تقدیس، به نظر من اینها کاملاً مهم هستند.

در عین حال، ممکن است کمی دشوار باشد که بفهمیم بین مثلاً فصل ۶ و فصل ۱۵، دقیقاً نقطه عطف زندگی موسی کجا بوده است. اما همانطور که شما گفتید، اکنون می‌توانیم بگوییم هر کجا که نقطه عطف بوده، می‌توانیم شواهدی ببینیم که نشان می‌دهد آن نقطه عطف اتفاق افتاده است. و او هنوز هم با من بحث خواهد کرد. بله.

اوه، بله. شکی نیست. و واقعیت این است که اکثر ما خدا را به اندازه کافی نمی‌شناسیم که با او بحث کنیم.

ما رابطه‌مان آنقدر نزدیک نیست که بگوییم، خدایا، ما شکایت نمی‌کنیم، ما گله و شکایت نمی‌کنیم، بلکه واقعاً می‌توانیم وارد بحث شویم و بگوییم، خدایا، اینجا چه کار می‌کنی؟ تو که این کار را نمی‌کنی. بسیار خوب، بیایید ادامه دهیم. به آیه ۱۷ نگاه کنید و هدف از خروج را برای من بگویید.

او آنها را کجا خواهد برد؟ عمیق‌تر در رابطه‌ای با او. در اینجا سه توصیف از کنعان وجود دارد. کوه میراث شما.

فکر نمی‌کنم ارث بهترین کلمه باشد. دارایی خاص شما. فکر می‌کنم کلمه یا ترجمه بهتری باشد.

کوه ملک خاص تو. مکانی که برای سکونت خود قرار دادی. پناهگاه.

خدا آنها را کجا می‌برد؟ خانه. معبد. او آنها را می‌برد، نه چندان به یک موقعیت جغرافیایی، بلکه آنها را به یک رابطه می‌برد.

به همین دلیل است که کتاب خروج به این شکل پیش خواهد رفت. می‌دانید، او حالا آنها را از مصر بیرون آورده است، پس بیایید مستقیماً به سرزمین کنعان برویم. این قانون در مورد چیست؟ و این خیمه در مورد چیست؟ او آنها را رها کرد تا آنها را با خودش وارد رابطه کند.

همانطور که چندین بار هنگام بررسی طاعون گفتم، وقتی موسی می‌گوید، قوم مرا رها کن تا به بیابان بروند و با من کار کنند، این یک حيله و نیرنگ نیست. واقعاً موضوع همین است. پس، پروردگارا، مرا نجات بده تا بتوانم این یا آن یا کار دیگر را انجام دهم.

و خدا می‌گه تو نمی‌فهمی. من تو رو برای خودم نگه میدارم. فکر کنم میتونیم در این مورد بحث کنیم.

فکر می‌کنم می‌توانیم در این مورد بحث کنیم. ما این را تا پایان فصل سوم، پس از وقوع سقوط، نمی‌شنویم. اما رسم بر این بود که خدا می‌آمد و در باغ عدن، در برکه عدن، قدم می‌زد. این به ما می‌گوید که قبل از این فاجعه چه اتفاقی افتاده است.

آره. خیلی خب. ادامه بدیم

همانطور که قبلاً به شما گفتم، تقسیم‌بندی فصل‌ها جایی در حدود پانصد یا ششصد میلادی انجام شد دقیقاً نمی‌دانیم چه زمانی. ما نسخه‌های بسیار کمی از عهد عتیق بین طومارهای دریای مرده و ۱۰۰۰ میلادی داریم، زیرا آنها به جای داشتن طومارها، آنها را می‌سوزاندند و شروع به فرسوده شدن کردند. آنها مقدس بودند.

شما آنها را سوزاندید تا مطمئن شوید که برای مقاصد کفرآمیز استفاده نمی‌شوند. اما تنها چیزی که می‌دانیم این است که طومارهای دریای مرده هیچ فصلی ندارند. وقتی به متن مربوط به سال ۱۰۰۰ میلادی می‌رسیم، فصل‌بندی‌هایی داریم.

فصل‌بندی‌ها الهامی نیستند. و این یکی از موارد کلاسیکی است که فصل‌بندی در جای نامناسبی قرار گرفته است. فصل‌بندی واقعاً باید بعد از فصل ۱۵، آیه ۲۱ می‌آمد.

چون با ۱۵:۲۲، وارد بخش جدیدی می‌شویم. فصل ۱۵ خیلی خوب کار می‌کند. در شعرت، تو ما را به خودت می‌آوری، این چیزی است که من برای بند سوم انتخاب می‌کنم.

از یک طرف، می‌گویم ۱۵، بخش قبلی را به پایان می‌رساند. و آیات ۱۳ تا ۱۸ ما را با آنچه در ۱۵:۲۲ می‌آید آشنا می‌کند. تا پایان کتاب، تا ۴۰۳۸. اما در این مسیر چند مرحله داریم.

آنها اکنون قدرت یهوه را می‌دانند. اکنون می‌دانند که در میان خدایان کسی مانند او نیست. چیزی که نمی‌دانند این است که آیا می‌توان به خدا اعتماد کرد که از آنها مراقبت کند یا خیر.

او می‌تواند هر خدایی را، هر چیزی را که خود را خدا می‌نامد، شلاق بزند. بله، این واضح است. بدون اما و اگر، بدون و اما، بدون هیچ قید و شرطی.

اما آیا او واقعاً به نیازهای اساسی ما اهمیت می‌دهد؟ آیات ۱۵:۲۲ تا ۱۸:۲۷ درباره همین است - مشیت الهی. ما شاهد آشکار شدن قدرت او بوده‌ایم.

حالا، در این بخش بعدی، ۱۵:۲۲ تا ۱۸:۲۷، مشیت الهی. آیا او به ما اهمیت می‌دهد؟ آیا او به نیازهای اساسی ما اهمیت می‌دهد؟ آیا می‌توانیم هر روز به او اعتماد کنیم؟ بله، بله. در بحران بزرگ، وقتی نوبت به مصر یا یهوه می‌رسد، بله، او پیروز خواهد شد.

ما این را واضح می‌دانیم. اما، بلافاصله در آیه ۲۴، آن را می‌بینیم. این نسخه می‌گوید که مردم غرغر کردند.

نسخه کلاسیک ۱۵:۲۲ تا ۱۸:۲۷. نسخه‌های دیگر می‌گویند که آنها شکایت کردند. واقعاً، کلمه واقعاً کمی قوی‌تر از شکایت کردن است. به معنای زیر لب غر زدن است.

پس واقعاً درباره یک نگرش صحبت می‌کند، یک نگرش بدبینانه، یک نگرش اشک‌بار. چرا این اولین تمایل ماست؟ حالا، شاید این تمایل شما نباشد، و اگر چنین است، به شما تبریک می‌گویم. اما حداقل برای برخی از ما اینجا، آیا من اینطور هستم، پروردگارا؟ بله.

چرا اولین تمایل ما به غر زدن است؟ فکر کردن به خودمان، طبیعت سقوط کرده، از دست دادن کنترل، نارضایتی. این واقعاً از ناتوانی ترسناک ما در اعتماد کردن می‌گوید. ما به ضعیف بودن عادت کرده‌ایم.

بله، بله. وقتی پیتر و ماشا برای اولین بار به روسیه رفتند و با بچه‌هایی که در سن ۱۵ سالگی یا بیشتر از پرورشگاه بیرون آورده شده بودند کار می‌کردند، بعد از حدود شش ماه، داشتیم تلفنی صحبت می‌کردیم که او گفت: بابا، چطور می‌توان با کسی که تمام اعتمادش در زندگی از بین رفته، در مورد اعتماد صحبت کرد؟ خب، می‌خواهم بگویم، ما به ضعیف بودن عادت کرده‌ایم. حتی آن دسته از ما که در این سرزمین بدبخت از خانواده‌های خوبی آمده‌ایم، هنوز آن ترس عمیق و عمیق را داریم.

و مدت زیادی طول کشید تا به این موضوع برسیم، اما مطمئنم که ریشه همه گناهان ترس است. آنها می‌ترسند. ما اینجا هستیم، و اگر فرصتی پیدا کنید که به اسرائیل و شبه جزیره سینا بروید، خواهید فهمید که آیا مکانی رها شده از خدا روی کره زمین وجود دارد یا خیر.

همین. ما اینجا هستیم. به این گودال آب امید بستیم، و معلوم شد که قلیایی است.

چیکار می‌کنی؟ خب، راه حلش چیه؟ فعلاً چیزی رو لو نده. راه حلش چیه؟ خدا می‌تونه وفادار باشه. تسلیم شدن؟ بله.

حاضری؟ حاضری ریسک کنی. یادت هست؟ بله. به پروردگارت که حقیقتاً در توانت هست، کمک کن.

مثل سموئیل، وقتی سنگی به نام سنگ گوزن، ابن‌عزر، را نصب کرد. ما به تعدادی از آن سنگ‌ها نیاز داریم، سرورمان. من قبلاً اینجا نبوده‌ام.

باشه، خب، تو قبلاً خودت رو ثابت کردی، و من دوباره جرات می‌کنم حرفت رو باور کنم. به لحظه باشه.

در مورد آیه ۲۵، درختی که او به آب انداخت و آب تبدیل به مدفوع شد، حرف‌های زیادی زده شده است. موعظه‌های زیادی در مورد آن ایراد شده است. عیسی بر روی درختی به دار آویخته شد و آن درخت تلخی زندگی را از خود دور کرد.

درست است. مطمئن نیستم که منظور همین باشد، اما با این وجود، حقیقتی در این حرف وجود دارد، اینکه آنها حداقل با هم موازی هستند. به نظر من، این یک نمونه دیگر از تنوع روش‌های کار خدا است.

او می‌توانست بگوید، عصایت را روی آن آب بگیر، و شیرین خواهد شد. اما این کار را نکرد. او گفت، بگذار. این درخت را اینجا به تو نشان دهم.

اگر آن شاخه را به آب بیندازید، آن الکل را خنثی می‌کند. خدا روش‌های مختلفی برای کار کردن دارد، و ما نباید، این را هفته‌ی پیش گفتم، دوباره هم خواهم گفت، ما نباید سعی کنیم به خدا دیکته کنیم. شما باید هر بار این کار را به این روش انجام دهید. وگرنه شما، استاد پزشکی، مسئول نیستید.

این موهبت خداست، و خدا شفا می‌دهد. ما معمولاً فکر می‌کنیم تنها شفا، شفای آبی است که به قول معروف معجزه‌آسا است. سال‌ها پیش، موعظه‌ای از دکتر مک‌فی شنیدم.

همانطور که شاید بدانید، او در اواخر دهه بیست زندگی‌اش از بیماری سل شفا یافت. فکر می‌کنم تا ۹۴ سالگی عمر کرد. با این حال، همسرش در سن ۵۶ سالگی بر اثر سرطان درگذشت.

او شفا نیافت. و او موعظه‌ای کرد که تمام تفکر من را در این مورد متحول کرد. او گفت پنج عطای شفا وجود دارد.

به خاطر موهبتی که خدا به شما داده، به آن ایمان خواهید آورد. شفای آنی وجود دارد که به گفته‌ی او نادر است. نقطه‌ی بحرانی وجود دارد که به آن رسیده و تغییر کرده است.

وقتی کسی شروع می‌کند، به تدریج رو به بهبودی می‌رود. شفای معجزه‌آسا در پس درمان نهفته است. مثالی که بارها و بارها به آن فکر کرده‌ام و همیشه از آن استفاده می‌کنم، الویس کلی، رئیس کلینیک آون پارک است.

او اینجا در حوزه علمیه دانشجوی بود، فارغ‌التحصیل شد، به میشیگان برگشت و به شدت بیمار شد. او در آستانه مرگ بود و یکی از پزشکان گفت: «فکر می‌کنید هیستوپلاسموز است؟» «هیچ‌کس در میشیگان هیستوپلاسموز ندارد. همه در کنتاکی هیستوپلاسموز دارند».

بله، همینطور بود. و آنها دارو را به او دادند و او ظرف دو روز خوب شد.

چهارمی یک فیض خاص است. و همانطور که او موعظه کرد، و همانطور که من موعظه کرده‌ام، این به همان اندازه که یک معجزه است، یک شفا نیز هست. این فیضی است برای پیروزی بر آسیب.

و اگر به مثالی بهتر از پولس نیاز داشتیم، من نمی‌توانم مثالی بزنم. نه، پولس، من قرار نیست تو را شفا دهم. وای، پولس ایمان کافی نداشت، ها؟ فکر نمی‌کنم.

گفتم که از طریق رنج پیروزمندانه تو، جلال بیشتری نسبت به شفای تو به دست خواهم آورد. و آخرین مورد، عبور پیروزمندانه است. یکی از چیزهایی که جان وسلی گفت این است: قوم ما خوب می‌میرند.

بله، این هم یک معجزه است. بنابراین، شفای الهی به طرق مختلفی عمل می‌کند، و من فکر می‌کنم این به آنچه در اینجا گفته شده مربوط می‌شود. من هیچ یک از بیماری‌هایی را که به تو آوردم، به تو نخواهم آورد.

حالا، فکر می‌کنم حکمتی در آن وجود دارد. و دوباره، می‌خواهم سعی کنم خیلی خیلی با احتیاط صحبت کنم. اما می‌دانید چیست؟ تقریباً می‌توانم به شما تضمین بدهم که اگر به عنوان یک باکره، با یک باکره ازدواج کنید و در طول زندگی خود وفادار بمانید، هرگز از آن خسته نخواهید شد.

حالا، آیا این خدای بدجنسی است که می‌گوید، شما بی‌بندوباری جنسی دارید، و من به خاطر این حرف شما را به بیماری سیفلیس مبتلا می‌کنم؟ از طرف دیگر، خدا جهان را طوری آفریده که به روش‌های خاصی عمل کند، و اگر شما به آن روش‌ها عمل کنید، می‌توانید در بیشتر مواقع انتظار مطلق را داشته باشید. شما می‌توانید انتظار خوب و بد داشته باشید. بنابراین، آیا اتفاقات بد برای افراد خوب می‌افتد؟ قطعاً نه. آیا تضمینی وجود دارد که اگر طبق معیارهای خدا زندگی کنید، هیچ اتفاق بدی برای شما نخواهد افتاد؟ قطعاً نه.

از طرف دیگر، اگر ما طبق معیارهای خلقت خدا زندگی کنیم، می‌توانیم انتظار خوبی‌ها و بدی‌های خاصی را داشته باشیم، زیرا جهان اینگونه ساخته شده است. بسیار خوب، ما همین جا متوقف می‌شویم و هفته آینده باید سه فصل را انجام دهیم.

این یک رکورد جدید خواهد بود، اما همه چیز با خدا ممکن است

بیاپید دعا کنیم. پدر، از تو سپاسگزاریم که تو شفادهنده هستی. از تو سپاسگزاریم که ما را برای سلامتی آفریده‌ای. از تو سپاسگزاریم که وقتی طبق معیارهای تو زندگی می‌کنیم، سلامتی نتیجه‌ی مورد انتظار است. از تو سپاسگزاریم، پروردگارا

و تو را شکر می‌کنم که در این دنیای سقوط کرده، جایی که گناه باعث بیماری شده است، این بیماری گاهی اوقات بر بهترین افراد نیز نازل می‌شود. تو را شکر می‌کنم که در تو فیضی هست که پیروزمندانه زندگی کنی و در صورت لزوم، پیروزمندانه بمیری. تو را شکر می‌کنم

و همانطور که شروع کردیم، تو را به خاطر حقیقت رستاخیز و اینکه حیات جاودان از آن ماست، شکر می‌کنیم. تو قدرت ما، امید ما و نجات ما هستی. آمین